

پرسش: معمولا متفکران از چه روشها و راه هایی برای بیان اندیشه های خود استفاده می کنند؟

میری: متفکران راه های متفاوتی برای بیان اندیشه خود دارند. نظرات و دیدگاه های برخی از اندیشمندان محصور و محدود به کتابها و مقالاتشان است اما برخی دیگر، ممکن است به دلیل بستری که در آن می اندیشند و مخاطراتی که به تبع همین بستر ممکن است برایشان مطرح باشد(البته این مخاطرات صرفا سیاسی نیستند بلکه اعم از موضوعات مختلف هستند) دو پهلو و چند پهلو صحبت کنند و این یک مقوله مشخصی در طول تاریخ است که نمونه اش را در چند پهلو سخن گفتن حافظ یا شاه نعمت الله ولی می توانیم مشاهده کنیم.

در ایران کنونی نیز به دلیل اینکه ممکن است حساسیتهای مختلفی در مورد موضوعات و مسائل گوناگون مطرح باشد لذا متفکرین ممکن است دو راه را برگزینند یا اینکه از کشور مهاجرت کرده و مطالبشان را به نحوی که می پسندند مطرح کنند و یا اینکه در ایران بمانند ولی بین سطور صحبت کنند. صحبت در قالب لا به لای سطور واجد منطقی است که باید به دقت روش شناسی شود.

بنده در کتابی که درباره اندیشه اجتماعی مالکوم ایکس نوشته بودم به صورت موجز به منطق آن چیزهایی که بیان نشده است(unsaid logic) پرداخته ام. در این منطق ممکن است به ظاهر خیلی چیزها بیان نشود اما این عدم بیان به معنای عدم وجودی مطلب نیست بلکه کشف وجود آن مطلب مکتوم و نهان نیازمند منطق خاصی است که باید به صورت مستقل بررسی شود.

صحبت در لا به لای سطور ممکن است در میان اندیشمندان مختلف در قالبهای گوناگونی بروز داشته باشد مثلا گروهی از فیلم و سریال کمک می گیرند، گروهی دیگر از شعر استفاده می کنند، گروهی دیگر از نقاشی و... استفاده می کنند و عده ای نیز نکات مکتوم و لا به لای سطور خویش را در مصاحبه هایشان بیان می کنند. در مدیوم و فرم مصاحبه می توان از خلال پرسشهای مصاحبه کننده به برخی مفروضات اندیشمند پی برد.

در این بین، بنده به دنبال بازسازی اندیشه سید جواد طباطبایی در قالب منطق لا به لای سطور هستم. فهم اندیشه بین سطور ایشان روشهای مختلفی دارد که یکی از آنها، بازخوانی مصاحبه های او در ادوار مختلف چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور که معمولا تحت عنوان مستعار سیروس آریین صورت گرفته است می باشد.

آقای جواد طباطبایی با یک نشریه فرانسوی در سال ۲۰۰۱ در مورد اسلام، اسلام گرایی، تمدن اسلامی، جهان اسلام و رابطه بین سیاست و مذهب به زبان فرانسوی مصاحبه ای انجام داده است که نمونه بسیار مناسبی برای بررسی منطق بین سطور سخن گفتن ایشان است. البته باید این نکته را متذکر بشوم که قطعا این مصاحبه را نمی توان تابلویی برای خوانش تمام افکار ایشان قلمداد کرد اما بخشی از افکار آقای طباطبایی به تبع این مطالب قابل خوانش دقیق تری است که پر واضح است این خوانشی که من از طباطبایی صورت می دهم برداشت من از ایشان است و اگر کسی خوانش متفاوتی دارد می تواند آن را در قالب زبان علمی و استدلال مطرح کند.

بنده این مصاحبه را در کنار سه کتاب بسیار مهم آقای طباطبایی یعنی کتاب "زوال اندیشه سیاسی در ایران"، "ابن خلدون و علوم اجتماعی" و "خواجہ نظام الملک طوسی، گفتار در تداوم فرهنگی ایران" قرار می دهم. شما در هر سه کتاب مذکور، اشارات بی شماری دال بر این نکته می بینید که باید لا به لای سطور سخن گفت. ایشان حتی در مورد شرایط امتناع در آثارش به این نکته اشاره می کند که وقتی طلوع اسلام رخ می دهد، زوال آغاز می شود.

پرسش: لطفا مقداری درباره اسم مستعار سیروس آریین بیشتر توضیح بدهید.

میری: سیروس آریین اسم مستعار آقای طباطبایی برای نوشته هایش در نشریه دکتر شاهین فاطمی در خارج از کشور بوده است که سند تمام شماره های آن نشریه در کتابخانه آقای ماشاءالله آجودانی موجود است.

در ابتدای مصاحبه ای که اشاره کردم، خبرنگار فرانسوی توضیحی درخصوص جواد طباطبایی ارائه می دهد و می گوید: «از نگاه یک غربی، اندیشه های جواد طباطبایی، نقدی غیرقابل قبول از اسلام تلقی می شود. اما این فیلسوف ایرانی که خود در خانواده ای بسیار مذهبی - شیعه - به دنیا آمده و یکی از دوستان نزدیک محمد خاتمی، رئیس جمهور اصلاح طلب، است، از درون اسلام سخن می گوید، اسلامی که وی بهترین تحلیلگر آن است. برخی از کتاب های وی بیشترین فروش کتاب سال را در شهر قم به خود اختصاص داد. در سن ۵۶ سالگی، در رشته الهیات در ایران تحصیل کرد و سپس موفق به دریافت

دکتری دولتی خود در رشته‌ی فلسفه سیاسی در پاریس شد. بعد از اخراج شدن از دانشگاه تهران و تهدید از طرف رژیم وقت، مجبور شد که کشور را به مدت سه سال ترک کند و در پاریس اقامت گزیند.»

باید توجه داشت همین توضیحی که خبرنگار فرانسوی در مورد جواد طباطبایی می‌دهد، می‌تواند دال بر مفروضات بین‌الذہانی که بین خبرنگار و آقای طباطبایی هست باشد. برای اینکه مراد خود را بهتر بیان کنم مثالی می‌زنم. ببینید اگر شما به عنوان خبرنگار کاملاً بر علیه اندیشه‌های من باشید و بنده هم بدانم که شما قرار است در مصاحبه‌ی خود از مطالب من علیه خود سوءاستفاده کنید آنگاه هیچگاه با شما مصاحبه نخواهم کرد. فلذا معمولاً باید یک نوع همدلی بین خبرنگار و شخص اندیشمند باشد که مصاحبه انجام بگیرد.

در ادامه خبرنگار می‌پرسد: «تصوری که بعد از حملات (تروریستی) در ذهن‌ها نقش بسته، این است که ما از دنیای اسلام خیلی کم سر در می‌آوریم. حقیقتاً دنیای اسلام چه در ذهن دارد؟» جواد طباطبایی در پاسخ به این پرسش می‌گوید: «در غرب، سنت قدیمی اسلام شناسی، به مسائل بزرگ اسلام علاقه نشان می‌دهد، اما در طی دهه‌های اخیر، بیشتر جامعه شناسان و پژوهشگران علوم سیاسی، با تمرکز بر مسأله سیاست مطابق با بحث روز، از اسلام سخن می‌گویند. اغلب اوقات، خود دنیای اسلام، اندیشمندان و تحول‌اندیشه‌ی اسلامی را نمی‌شناسد. اما، از سی سال پیش تاکنون، اتفاقات بسیاری در بطن اسلام روی داده و تحولی در زمینه‌ی اندیشه‌ها بوجود آمده که به مراتب مسائل را پیچیده‌تر کرده است، مسائلی که در غرب به سختی قابل فهم است.»

آقای طباطبایی در اینجا سعی می‌کند تمایزی بین سنت کلاسیک اسلام شناسی که تحت عنوان شرق شناسی و... شناخته می‌شد با اسلام شناسی دهه‌های اخیر قائل شود و معتقد است که اسلام شناسی متأخر به دلیل نگاه‌های جامعه‌شناختی و علوم سیاسی صرف، بررسی اش دقیق و صحیح نیست.

پرسش بعدی خبرنگار این است که: «با این حال وقتی مشاهده می‌کنیم که یک سردرگمی و گیجی بین سیاست و مذهب در حکومت‌های اسلامی بوجود آمده است، حس غریبی داریم.» بحثی که ذیل این پرسش خبرنگار در طول ۱۰۰ سال اخیر و مخصوصاً از زمان انقلاب اسلامی به بعد مطرح بوده است، امتزاج یا پیوند سیاست و دین است که از درون آن، مفهوم جمهوری اسلامی متولد شده است. مفهوم جمهوری اسلامی از منظری که عرض کردم، در ذهن متفکران غربی به دلیل اینکه مسائل را درون دوگانه کلیسا (church) و دولت (state) مفهوم سازی می‌کنند قابل فهم دقیق نیست و آن را نوعی تناقض قلمداد می‌کنند. انسان غربی چون در این پارادایم قرار دارد که قیصر و پادشاه کار خودش را انجام دهد و پاپ و کلیسا نیز به کار خود بپردازد پس امتزاج این دو نهاد را از عوامل آشوب (chaous) در جهان می‌داند.

طباطبایی پاسخ می‌دهد: «اغلب می‌گوییم که در اسلام، اغتشاش بین سیاست و مذهب است. با انقلاب ایرانی، گمان کردیم که به علت این سردرگمی پی برده‌ایم: اسلام به خوبی یک نظریه‌ی سیاسی داشته. در حقیقت، نظریه‌پردازان متقاعد شده‌اند که در اسلام، جدایی بین کلیسا-البته اگر بتوان اینچنین گفت- و حکومت بوجود آمده است. زیرا مطلبی نه در قرآن و نه در احادیث درباره‌ی سیاست، بیان نشده است. زیرا، از آغاز، اسلام دینی، دنیایی بوده که هم به آخرت و هم به زندگی دنیوی توجهی یکسان داشته و بین آن تعادل برقرار کرده است. حقیقتاً دین از سیاست جدا است: دین به زندگی درونی ما توجه دارد اما عاری از هرگونه نظریه سیاسی است.»

بدون شک، در کشورهای اسلامی، با قدرتهای سنتی که به اغتشاش بین سیاست و مذهب دامن زده است، سر و کار داریم، در حالیکه در غرب، با تفکیک کلیسا و دولت از هم، در عصر مدرنیته قرار دارد. اگر اغتشاش و سردرگمی در بلاد اسلامی به چشم می‌خورد به خاطر این نیست که این کشورها اسلامی است بلکه به خاطر آن است که سنتی است. همین وضعیت تا سده هفدهم در غرب نیز به چشم می‌خورد. اما اسلام، هم اکنون در سده چهاردهم آن به سر می‌برد.»

این ادعای طباطبایی بدان معناست که بحث حاکمیت اسلامی، جمهوری اسلامی، ولایت فقیه و... در ذیل نوع نگاه شرق شناسانه ای که جواد طباطبایی آن را درونی کرده است، نوعی ملغمه می نماید. برای بازخوانی این ملغمه باید به سه اثری که از طباطبایی اشاره کردم مخصوصاً کتاب خواجه نظام الملک رجوع کنیم. ایشان در کتاب خواجه نظام الملک می گوید که ما سه شیوه اندیشیدن در مورد سیاست داشتیم: ۱- شریعت نامه نویسی ۲- سیاست نامه نویسی ۳- فلسفه سیاسی. شریعت نامه نویسی در جهان اهل سنت با ایده خلافت رشد می کند، سیاست نامه نویسی در جهان ایرانی رشد می کند و در دوران مدرن گرفتار آشوبهایی می شود که منجر به از دست دادن منطق درونیش می شود و فلسفه سیاسی نیز دچار افول می گردد. ایشان معتقد است که از درون همین آشوبهای زیست جهان ایرانی در مواجهه با جهان مدرن است که مفهوم جمهوری اسلامی متولد می شود.

سوال من از آقای طباطبایی این است که آیا تفکیک کلیسا و دولت در دوران مدرن رخ داده است و یا یک تمیز کاتولیکی بین ساحت روحانی و ساحت سکولار است که منجر به پیدایش مفهوم لائیک شده است؟ به نظر من آقای طباطبایی به ابعاد کامل مفهوم سکولار و لائیک اشاره نمی کند. مفهوم سکولار و لائیک به چه معناست؟ ببینید، اساساً در اسلام تفکیکی بین دنیا و آخرت همچون تفکیک کلیسا و دولت وجود ندارد. اولاً مسجد مساوی با کلیسا نیست زیرا کلیسا واجد بن مایه هایی است که باید به درستی فهم شوند. یکی از این بن مایه ها این است که کلیسا به معنای پیکر مسیح است حال آنکه مسجد به عنوان پیکر محمد(ص) نیست. از درون پیکر مسیح بودن کلیسا چند مفهوم مستخرج گشته است که عبارتند از مفهوم روحانی (spiritual)، سکولار (نباید آن را به عرف و... ترجمه کرد)، لائیک و پاپ که واجد شأنی است به نام پُنتیف.

مسیح از منظر کلیسای کاتولیک خدای مجسد است که وقتی به غیبت می رود کلیسا به سنگ بنایی تبدیل می شود که پیکر مسیح بر رویش سوار می شود. در اینجا گروهی از انسانها خودشان را وقف کلیسا می کنند که انسانهای روحانی (spiritual) نامیده می شوند و واجد سلسله مراتب هستند که بالاترین آنها پاپ است و واجد شئون مختلفی است که یکی از آنها مفهوم پُنتیف است.

پُنتیف به معنای پُلی است میان عالم لاهوت و ناسوت یا همان عالم روحانی و سکولار. در اینجا مفهوم سکولار که طباطبایی به درستی آن را همچون سنت غلط سایر روشنفکران وطنی به معنای عرفی ترجمه نمی کند، به معنای افرادی است که به مسیح و خداوند ایمان دارند اما نمی توانند خودشان را وقف کامل مسیح و کلیسا کنند فلذا اینها افراد لائیکی هستند که به امور سکولار می پردازند.

کار و عمل سکولار از منظر کلیسای کاتولیک تمام کارهای روزمره ای است که برای خداوند قرار داده نشده و در وادی وقف خداوند نیستند. براین اساس اگر از منظر کلیسای کاتولیک به جهان اسلامی بنگریم آنگاه دین، پیامبر و تمدن اسلامی را تماماً سکولار خواهیم دانست.

پرسش: آیا ما باید داشته های خودمان را از منظر نظام معنایی کلیسای کاتولیک تعریف کنیم؟

میری: این همان بحثی است که آقای طباطبایی در بخشی از مصاحبه اش بدان اشاره می کند. ایشان در تجویز راه حلی که برای جهان اسلام صورت می دهد، می گوید باید همچون مسیحیت، کلیسا از دولت در جهان اسلام جدا شود و این بدان معناست که طباطبایی تلاش می کند نظام معنایی اسلام را با نظام معنایی کلیسای کاتولیک معنا کند.

اما پرسش بعدی من از طباطبایی این است که آیا واقعا آنطور که ایشان مدعی است، سردرگمی کشورهای اسلامی به خاطر این است که سنتی هستند؟ به نظر من این، خوانش پوروسنتریکی کاتولیکی است و با زیست جهان اسلامی در ستیز است. به دلیل همین گونه خلطهاست که طباطبایی مدام در آثارش اصرار دارد که ایران را از امت اسلامی و جهان اسلام جدا کند.

در ادامه خبرنگار فرانسوی می پرسد: «با این حال، دنیای اسلامی علی رغم سپری کردن سده‌ی چهاردهم قرون وسطایی خود با مدرنیته مواجه شده است...» جواد طباطبایی در پاسخ می گوید: «در واقع، عصر روشنگری، حمایت از حقوق بشر و مارکسیسم بود. دسته‌ای از مسلمانان - آنهایی که سعی می کردند اسلام را با ابزارهای مدرن تفسیر نمایند - تلاش کرده‌اند تا این ایدئولوژی‌های غربی را به عنوان مدلی از تعبیر و تفسیر اسلام بکار گیرند، و این اغتشاش که امروزه با آن برخورد کردیم نتیجه اسلام نیست، همانطور که گفتم از بیرون است.»

من هم با این ادعای طباطبایی که می گوید اغتشاشی که امروزه در جهان اسلام با آن مواجهیم به خاطر تفسیر مدرن از اسلام است نه نتیجه خود اسلام، موافقم اما با خوانشی که او پیشتر در همین مصاحبه از اسلام ارائه می دهد همخوانی ندارد. به عبارت بهتر، او می گوید: «ایدئولوژیهای غربی که مدلی برای تفسیر اسلام شده اند مقصرند» اما خودش دوباره به منطق تحول کاتولیسم برای فهم اسلام متمسک می شود.

طباطبایی ادامه می دهد: «اغتشاش جدید مذهب و سیاست، «مدرن» است، و این مسأله کاملاً اجتناب ناپذیر و حاصل تلاش های ایدئولوژیک غربی و اغب مارکسیست، می باشد. و این همان چیزی است که از آن خیلی کم می فهمیم و بیش از پیش خطرناک شده زیرا آن را درک نمی کنیم.»

خبرنگار می پرسد: «آیا در قرآن منطقی استبدادی و یا حداقل کلی، وجود ندارد، متنی که اینقدر به جزئیات زندگی انسانها توجه نشان داده، و موجب ترس شده است؟» طباطبایی در جواب می گوید: «بله، می توان تعبیر «خودکامگی» را به اسلام نسبت داد، ولی باید هنگام استفاده از این تعبیر محتاط بود. اما این واقعیت تمام مذاهب است. اگر تعبیر حاکم از اسلام سنتی از منظر اجتماعی، استبدادی است، از منظر سیاسی اینگونه نیست. این خودکامگی تحت تأثیر ایدئولوژی های غربی، خصوصاً مارکسیسم بوجود آمده است.»

آقای طباطبایی در اینجا می گوید اسلامی که پیش از انقلاب سلامی و سیاسی شدن اسلام وجود داشت اسلامی بود که مأوایی معنوی برای انسانها ایجاد می کرد و در این جا می تواند به نوعی تحت تأثیر فریاد و کرین باشد که قائل به اسلام معنوی و باطنی و... بودند.

طباطبایی در ادامه می گوید: «اجازه بدهید به مساله دیگری اشاره کنم: در دنیای مدرن، هر قدرتی مطابق با منطقی که برای اولین بار در غرب مدرن توسط ماکیاوول شکل گرفته، به هر شکلی دوباره تحقق می یابد، به کار گرفته می شود و با هر تفکر غربی بار دیگر قوت می یابد. به طور کاملاً متناقض باید بگویم که سنت گرا ترین اسلامگرایان، کسانی هستند که بیشترین تأثیر را از ایدئولوژی های غربی گرفته اند و این زمانی به مراتب خطرناکتر می شود که این تأثیر ناخودآگاه باشد. برخلاف آنچه که تصور می شود، اسلام رادیکال، دید بازی به غرب دارد. بنیادگراها، دروغگوترین مسلمانان هستند. نفوذ غرب بیشتر بر بنیادگراها تحمیل می شود و آنان کمتر می توانند این نفوذ را کنترل و مهار کنند، زیرا قادر نیستند که منطق ایدئولوژی غرب را درک کنند ولی با این حال آن را بکار می گیرند.

علی رغم بسته بودنشان، به راحتی تحت نفوذ غرب هستند. مشاهده کردیم که تروریستهایی که به آمریکا ضربه زدند، به بار می رفتند، مشروبات الکلی می نوشیدند و می رقصیدند. آنها خود را سنت گرا فرض می کنند زیرا در غرب اعلام جنگ کرده اند.»

به نظر من آقای طباطبایی خلطی بین مفهوم رادیکال، بنیادگرا و سنت گرا صورت داده است زیرا بنیادگرا مفهوم خاصی است که نوعی تعبیر مسیحی پروتستانی است که بعدها در جامعه شناسی دین به همه نحله هایی که به قرآنتی ظاهر انگارانه از متون دینی قائل بودند تعمیم داده می شود و با مفهوم سنت گرا که در میان اهل سنت و تشیع و همچنین نحله های مختلف این دو گروه تلقیهای مختلفی دارد، متمایز است.

خبرنگار از طباطبایی سوال می کند: «قبول دارید که این مساله تناقض دارد و در واقع یک تحول است و شاید بیداری اسلام؟» در پاسخ، طباطبایی می گوید: «به هیچ عنوان. سنت دینی اسلام، از سه الی چهار قرن اخیر، بیش از پیش متحجر شده است و بعد از این سنت، دیگر نمی توان سوال های تازه ای مطرح کرد. مسأله بدتری نیز وجود دارد: اگر دستگاه بینشی عاریت گرفته از غرب را حذف کنیم، یک مسلمان دیگر حرفی برای گفتن ندارد. توجه کافی به شکست اسلام از درون نشده است. باید بگویم که از قرنهای پیش، این سیستم فکری، نتیجه ی فقدان تلاش های تازه برای تفسیر و طرح سوال های جدید، به قهقرا رفته است. مسلمانان با نیروی چیزها، در دنیای مدرن زندگی می کنند اما همچنان با بینشهای سنتی خود.

هرچند که جامعه شناسان و مردم شناسان می گویند که مدرنیته نمی تواند اسلامی باشد. اگر ایدئولوژی کردن اسلام، باید همچون تنها افق ممکن تجدید سیستم فکری اسلام و تنها راه به سوی مدرنیته مورد قبول واقع شود، برای این است که ابزار سنتی تفکر اسلامی دیگر قادر به طرح سوالات تازه نیست. هیچیک از بینش‌هایی که امروزه مسلمانان با آن دنیا را درک می کنند و توضیح می دهند، از بطن سیستم فکری اسلام بیرون نمی آید.

در غرب، رنسانس ظهور کرد. تولد دوباره‌ی چیزی که در حال مرگ بود. در اسلام، چنین چیزی وجود ندارد، و چیزی که در حال مرگ بود، چهار الی پنج قرن است که از زوال آن می گذرد. کسانی که می خواهند به اسلام جان دوباره ببخشند، هدف غیر ممکن را دنبال می کنند، آنها می خواهند مرده‌ای را زنده کنند.»

ادعای طباطبایی مبنی بر اینکه اسلام مرده است و قدرت بازسازی ندارد اولاً حرف جدیدی نیست و شبیه این را "ارنست رنان" هم گفته است، ثانیاً این ادعا برای ایشان نیست بلکه "آرامش دوستدار" نیز این را مطرح کرده است. از نظر این آقایان هرکسی که بخواهد مفهوم و پروژه اجتهاد را مطرح نماید اساساً به دنبال یک مقوله مرده و باطلی است.

خبرنگار می پرسد: «در اصل، اگر اسلام مرده، باید از آن خارج شد؟» طباطبایی پاسخ می دهد: «بله باید از اسلام بیرون آمد. با این مباحثی که در مورد سنت بیان شد، امروزه هیچ کار دیگری نمی توان کرد. باید از اسلام سیاسی، ایدئولوژیک و تهاجمی امروزی بیرون آمد. باید که اسلام تنها به یک مذهب و یک علم اخلاق بدل شود.

بین سده‌های نهم و یازدهم، دنیای اسلامی رنسانسی را تجربه کرد. بنابراین می شد از انسان‌گرایی عربی، یا انسان‌گرایی اسلامی سخن به میان آورد. اروپای مسیحی، دوران باستان، سده‌های میانه و دوران مدرن خود را تجربه کرده است. بلعکس، اسلام چون یک مذهب غیر دینی است، رنسانس خود را قبل از قرون وسطی داشته و نتوانسته خواسته‌ها و نیازهای رنسانس خود را مدیریت کند. اسلام در قرون وسطای خود فرو رفته، دقیقاً زمانی که غرب از آن بیرون آمده. تنها باید نظریه‌ی انحطاط را مطرح کرد، همانطور که نظریه‌ی پیشرفت را در مورد غرب عنوان می کنیم. باید دریافت که چرا کشورهای اسلامی نتوانسته اند میراث رنسانس خود را مدیریت کنند و چگونه اسلام را به ورطه انحطاط سوق داده‌اند.»

متأسفانه از طرفی شاهد این هستیم که طباطبایی در سخنرانیها و نوشته هایش مدام این را مطرح می کند که جلال آل احمد، شریعتی و... نه غرب را فهمیدند و نه داشته های خودمان را و نگاهشان جامعه شناسانه بود و ما باید به بن مایه های داشته های خودمان برگردیم اما از طرف دیگر با نگاهی کاتولیکی به اسلام می نگرد و آن را مقوله ای صرفاً اخلاقی می پندارد.

باید از طباطبایی پرسید که چرا اسلام یک مذهب غیر دینی است؟ از چه منظری اسلام یک مذهب غیر دینی مفهوم سازی شده است؟ دوگانه‌ی انحطاط و پیشرفت و یا اینکه اسلام نماد انحطاط است و غرب نماد پیشرفت می باشد که توسط ایشان مطرح می شود را اگر بپذیریم آنگاه چگونه می توان از این انحطاط خارج شد؟ آیا با بیرون آمدن از اسلام؟ بر اساس مدعیات طباطبایی می توان این را درک کرد که پروژه ایشان، بیرون آوردن ایران از درون اسلام (که پدیده ای مرده است) است.

در ادامه خبرنگار می پرسد: «چگونه مسلمانان می توانند از اسلام بیرون بیایند؟» طباطبایی در پاسخ می گوید: «این کار بسیار سخت است. مدل جامعی برای آن وجود ندارد. هر کشوری باید گلیم خود را از آب دریاورد. در ایران با انقلاب این کار انجام شد. زیرا تجربه‌ی انقلاب اسلامی، غیر ممکن بودن ارائه‌ی یک خوانش مدرن و جدید از اسلام شیعه را که همچنان بتواند به حد و مرزهای پارادایم سنتی پایبند بماند را نشان داد. ایرانی‌ها بابت این اقدام که به شکست انجامید، بهای زیادی دادند.

در هر حال همانطور که به سادگی و خوش‌باوری گفتیم، با پایان اسلام‌گرایی روبرو نیستیم. شکست اسلام سیاسی بسیار شدید خواهد بود و باید شاهد لحظات بسیار سختی باشیم. رویدادهای اخیر، آغاز این دوران را نشان می دهد. هرچه بهای شکست

بیشتر باشد، رفتار اسلام گرایان شدیدتر خواهد بود. شکست، ناامیدی و خشونت به همراه خواهد داشت. تا مادامی که تلاشی از درون برای قرار دادن اسلام در حد و مرزهای یک مذهب ساده انجام نشود، این مشکلات همچنان وجود خواهد داشت.»

خبرنگار می پرسد: «چرا برخی از مسلمانان همچنان و بیش از پیش رفتارهای خشونت آمیز نشان می دهند؟» طباطبایی پاسخ می دهد: «زیرا هنوز موفق نشده اند تا در پایان این دنیای مدرن خود را مطرح کنند. دنیای اسلامی تحت تأثیر دنیای مدرن است. چون موفق نمی شوم خودم را به شما بفهمانم، و چون شما هم مرا نمی فهمید، عصبانی می شوم، خشن می شوم تا جلوی صحبت کردن شما را بگیرم. اگر اسلام گرایان بیش از پیش خطرناک شده اند برای این است که سنت اسلامی، حرف زدن، خود را فهماندن و درک دنیای امروز را قطع کرده است.»

در سمینارهایی که در طول ترم درباره‌ی اسلام سنتی در دانشگاه برگزار می شود، درسهایی درباره‌ی طریقه‌ی وارد و خارج شدن از دستشویی به دانشجویان تدریس می شود، در حالی که حتی مشکلات اساسی کشور مطرح نمی شود. این اسلام، بدون شک درباره‌ی دنیای مدرن صحبت نمی کند. از آنجایی که با این تدریس موفق به گفتگو با دنیای اسلام نمی شویم، چه باید کرد؟ دانشجویان الهیات فوکو، دریدا و غیره را می خوانند. در شهر مذهبی قم، دانشجویان مذهبی بسیار به افکار دریدا و فوکو علاقه نشان می دهند.»

در انتها خبرنگار از طباطبایی سوال می کند: «چه جوابی می توان در اعتراض با انقلابیون اسلامی داد؟» جواد طباطبایی پاسخ می دهد: «فکر می کنم به جای اعلان جنگ، می بایست، به کار تئوریک توضیحی مبادرت ورزیم. باید ثابت کنیم که بنیادگرایی حتی در ریشه‌هایش اساساً دروغین است و نمی تواند برنامه‌ی قابل اجرایی را ارائه دهد.»

مصالحه با اسلام گرایان، همچون کاری که جامعه‌شناسان و مردم شناسان پیشنهاد می کنند، تنها می تواند آب را به آسیاب آن بریزد و کار آنها را هموارتر کند. شمار زیادی از مسلمانان به این مسأله حساس شده اند که اسلام گرایی بیشتر خود اسلام را مورد تهدید قرار می دهد تا غرب را. در کشورهای غربی، بین جنگ‌های صلیبی و مصالحه در نوسانیم. الان بزرگترین لحظه است که بی رحمانه، در برابر مذهب صادق باشیم، مذهبی که بشریت چه خوب و چه بد به آن مدیون است.»

در پایان باید عرض کنم، مدل خوانشی که طباطبایی از اسلام دارد و مدام از منظر یک کاتولیک و بینش کاتولیکی آن را تفسیر می کند و مدعی است که می خواهد ایران را تبدیل به یک مسئله کند نه تنها ایران را به یک مسئله لاینحل تبدیل می کند بلکه به تبع همین، در مواجهه با مسائل ایران به یک حالت سلبی می رسد که مجبور است مدام امور مختلفی مثل تنوع، تکثر زبانی، تکثر سیاسی و... را سلب نماید.

آقای طباطبایی از منظر معرفت شناسی هنوز در دوران مدرنیته متقدم قرار دارد و فهمی از تغییر و تحولات سوژه و ابژه، چرخشهای زبانی، چرخشهای پست مدرن و.. ندارد و به همین خاطر انقلاب ایران را بیرون آمدن سوژه ایرانی از ذیل مدرنیته اروپایی معنا نمی کند زیرا تلقی ایشان از مدرنیته، تلقی اروپا مدارانه است.

یکی از گزاره های مهمی که در قالب بین سطور می توان از این مصاحبه درک کرد این است که از منظر آقای طباطبایی نه تنها اسلام گرایی بی فایده و ابتر است بلکه اسلام به مثابه یک زیست جهان و نظام معنایی مرده است و نمی تواند تولید فکر کند. این تلقی ناشی از این است که انگاره های آقای طباطبایی در بن مایه ها با اسلام مشکل دارد. ایشان از بن مایه با نگاه هایی همچون نگاه شهید مطهری که معتقد بود سه دسته نظام معنایی داریم که عبارتند از نظام معنایی علمی، مذهبی و فلسفی و اگر نظام مذهبی را قبول کنیم آنگاه در دل خودش دو نظام دیگر را هم داراست مشکل دارد.

انتهای متن/